اعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبّينا ابى‌القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين المَعصومين المُكرّمين‌

لاسيّما بقيةاللَه فى الأرَضين روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء

واللعنة على اعدائهم اجمعين إلى يوم الدين‌

 قلتُ: يا أباعبداللَه! ما حَقيقةُ العُبوديَّة؟ قال: ثَلاثةُ أشياءَ؛ أنْ لا يرَى العَبدُ لِنَفسِه فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلكًا، لأنَّ العَبيدَ لا يكونُ لَهم مِلكٌ، يرونَ المالَ مالَ اللَه يضَعونَه حيثُ أمَرَهُم اللَه بِه، و لا يدَبِّرُ العبدُ لنفسهِ تَدبيرًا.

 امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند: حقیقت عبودیت در این سه مطلب خلاصه می‌شود؛ یكی اینكه بندگان برای خود احساس ملكیت و تملكّی نكنند. چون بنده هیچ تملكّی در وجود خودش نمی‌بیند و هر چه دارد او را ملك مولا می‌داند، مردم هم باید به همین گونه باشند. و دوّم اینست كه تدبیری برای خود نیاندیشند، چون بندگان تدبیر برای خود نمی‌كنند. تدبیر عبد تدبیر مولاست. به هر نحوه و به هر قسم كه بخواهد، بنده را به همان نحو و به همان قسم راهنمایی می‌كند و او از خود اختیارِ ابراز وجود و ابراز اراده‌ای جز اراده مولا ندارد و مسأله سوّم اینست كه جمله اشتغالش به آن چه باشد كه خداوند امر می‌كند و نهی می‌كند.

 بحث در جلسات گذشته راجع به كیفیت حركت انسان در جامعه و نحوه تطبیق افراد با موازین دینی در حكومت اسلامی بود. مسائلی به عرض رفقا و دوستان رسید تا اینكه صحبت به اینجا منتقل شد كه مبنای شرع و مبنای دین در حكومت اسلامی بر مبنا و محوریت توحید است. یعنی برخلاف سایر حكومتها در دنیا كه محوریت بر اساس شخص و منافع شخصی می‌گردد و این مسأله كاملًا مشهود است در بین حكومتهایی كه ما مشاهده می‌كنیم و جنبه تحزّب نه به معنای‌

 صحیح آن كه عبارت است از اداره و مدیریت كه راجع به این قضیه ان‌شاءاللَه در یك جلسه‌ای باید مسائلی را به عرض برسانم و كیفیت نظرات مرحوم والد رضوان اللَه علیه در اداره جامعه اسلامی در چهارچوب تشكیل حزب اسلامی در یك جلسه‌ای مفصّل باید در آن جا عرض بشود. نه، به معنای گروه‌گرایی و حزب‌گرایی و زد و بند سیاسی كه الآن در بین حكومتها در دنیا به این كیفیت مطرح است. احزابی كه در دنیا تشكیل می‌شود هیچ كدام از این احزاب دلشان به خاطر جامعه نسوخته و برای سعادت و رفاه جامعه این كار را نمی‌كنند. اگر این كار را می‌كنند بنابراین باید چنانچه تشخیص مصلحت اهمّ می‌دهند كنار برود. ولی می‌بینیم نخیر، خیلی سفت و محكم منصب و صدارت را می‌چسبند و تا پای جان و هر چه كه تصوّر می‌رود هم جلو می‌روند. این معلوم می‌شود مسأله این طور نیست.

 من یادم است یك وقت رهبر فقید انقلاب مرحوم آیت اللَه خمینی رضوان اللَه علیه ایشان یك مطلبی را فرمودند و بسیار مطلب خوبی هم بود. ایشان فرموده بودند كه: اگر شخصی از مسئولین و افراد لابد همه هم شنیدند دیگر، یك مسأله باصطلاح خصوصی هم نبوده اگر شخصی از افراد احساس كند كه در منصبی هست و در صدارتی قرار دارد، مسئولیتی دارد و شخصی بهتر از او می‌تواند

 متصدّی بشود ایشان فرموده بودند كه شرعاً این شخص باید كنار برود و آن فرد دیگر را جایگزین كند و این مطلب مطلب صحیحی است، مطلب خوبی است.

 در یكی از شهرستانها من صحبت می‌كردم تقریباً شاید یكی دو سال از این فرمایش ایشان گذشته بود. من آنجا به افراد گفتم، گفتم: این حرف را همه ما شنیدیم دیگر؟ همه گفتند: بله شنیدیم. گفتم: من حالا از شما سؤال می‌كنم؛ چند نفر را شما سراغ دارید كه به حرف ایشان عمل كردند تا به حال؟ یك نفر را نشان بدهید كه ایشان آمده گفته: من در این پُست و منصبی كه هستم از من لایق‌تری هم وجود دارد. یعنی می‌توانیم بگوئیم هر شخصی در هر موقعیتی كه هست واقعاً در این ایران شصت میلیونی خودش را بالاتر می‌داند. این كه امكان ندارد، این كه نمی‌شود این طور. پس بنابراین باید یك قدری بیشتر تأمّل كنیم.

 علی كلّ حال، مسأله در حكومت اسلامی بر اساس محوریت توحید است. یعنی شخص در این حكومت مطرح نیست، به خلاف سایر موارد و سایر اماكن و سایر مواقف مختلفه كه محوریت بر اساس خودیت و منافع خود است از جنبه‌های مختلف، و وقتی كه در این قانون و در این مكتب خودیت مطرح باشد طبعاً تقدًم و تصادم در اینجا مطرح می‌شود. افراد می‌گویند: به چه دلیل شما باشید و ما نباشیم؟ آن هم می‌گوید: به چه دلیلی شما باشید و ما نباشیم؟ در این جا تصادم پیش می‌آید، همه می‌ریزند به جان هم. لذا شما در سایر موارد، در سایر جاها مشاهده می‌كنید در

 انتخابات كه می‌شود همه می‌افتند به جان هم؛ این می‌گوید: من باشم تو نباش، او می‌گوید: تو نباش و من باشم. چرا؟ چون مسأله بر اساس مصلحت نیست، بر اساس خودیت است، بر اساس من بودن است. التفات كردید؟؛ این حكومتها نمی‌تواند حكومت مصلحتی و منطقی و عقلانی و بر اساس مصالح جامعه باشد، این حكومتها بر اساس مصالح فردی است.

 امّا در مكتب الهیین كه همان مكتب انبیاء الهی و ائمّه علیهم‌السّلام و وُلات منتصب از ناحیه آنها و اولیاء الهی است، در این مكتب اصلًا مسأله خودیت معنا ندارد، مسأله محوریت خود معنا ندارد، مسأله بر اساس محوریت توحید است و رعایت و انتخاب اصلح. حالا آن اصلح هر كسی می‌خواهد باشد. فرد اصلح به حال نظام و اصلح به حال مسائل نظام، آن شخص در حكومت الهیین در میان مردم جا دارد و شخص غیر اصلح هر كسی می‌خواهد باشد، با هر سابقه‌ای می‌خواهد باشد، حالا سابقه مبارزاتی داشته یا سابقه مبارزاتی نداشته، مهم رعایت صلاحیت اوست در این نظام و در این مسأله، در این جا باید آن شخص مطرح باشد. آن شخصی كه صلاحیت دارد و آن صلاحیت را هم اگر چنانچه ما مسائل نفسی را كنار بگذاریم و به دور از اغراض و مسائل جانبی و كثرات اگر بخواهیم توجّه كنیم آن اصلح چندان تشخیصش مشكل نیست و اگر انسان بینه و بین اللَه قلبش را صاف كند می‌تواند او

 را تشخیص بدهد. این اساس، اساس محوریت در مكاتب الهی است لذا آیات قرآن بر این مسأله تصریح دارد.

 نامه‌هایی كه مرحوم آقا در همان اوان سنه چهل و دو به این طرف و آن طرف و افراد می‌فرستادند حكایت از همین محوریت دارد. در تمام این نامه‌ها مسأله مهم، مسأله توحید است و محوریت حركات افراد بر اساس مسأله توحید است. در یكی از نامه‌هایی كه برای مرحوم آیت اللَه میلانی رحمة اللَه علیه كه ایشان بسیار مرد خوبی بود، بسیار مرد متّقی بود و دور از هوی بود مرحوم آیت اللَه میلانی در یكی از آن نامه‌هایی كه برای ایشان می‌نویسند، به طور كلّی مطلب را جوری در آن جا، با تمسّك به آیات قرآن ...؛ ایشان در تمام نامه‌هایشان از آیات قرآن استفاده می‌كردند، در تمام نامه‌هائی كه در آن موقع .... مرحوم آقای میلانی ایشان گفته بودند به بعضی از افراد كه: در آن زمان تمام نامه‌هایی كه می‌آید از هر شخصیتی برای من، من این نامه را می‌خوانم و بعد می‌گذارم كنار ولی تنها نامه‌ای را كه همیشه با خود نگاه می‌دارم در جیبم و در هر فرصتی باز می‌كنم و او را مطالعه می‌كنم نامه آقای آسید محمّد حسین است كه وقتی ایشان برای من نامه می‌دهد این نامه در جیب من هست و تا مدتّها هی از هر فرصتی، هر از چند گاهی این را باز می‌كنم و یك نگاهی به نامه می‌اندازم و نیرو می‌گیرم عبارت ایشان بود و نیرو می‌گیرم و این نامه هیچ گاه آن تازگی و طراوت خودش را برای من از دست‌

 نمی‌دهد. در یكی از این نامه‌هایی كه ایشان برای مرحوم آیت اللَه میلانی فرستادند، اساس حركت حكومت اسلامی را بر اساس توحید ذكر می‌كنند و در آن جا ایشان می‌گویند كه: اصلًا در حكومت اسلامی فرقی بین حاكم و غیر حاكم نیست مگر از باب مسئولیت. یعنی این مسئولیت این مطلب را دارد، فرد دیگر مسئولیت مطلب دیگری را دارد. در حكومت اسلامی بین حاكم اسلامی و بین یك تاجر تفاوت نمی‌كند. یعنی آن حاكم اسلامی وظیفه‌اش اداره مملكت است بر اساس قوانین مسلّم و مأخوذ از قرآن كریم و اهل‌بیت عصمت و طهارت و بس، همین، این وظیفه حاكم اسلامی است. وظیفه تاجر حركت دادن جامعه و اقتصاد جامعه بر اساس معیارهای به دست آمده از قرآن كریم و فقه اهل‌بیت عصمت و طهارت است و بس.

 پس ببینید! دو حركت است. همین طور راجع به طبیبش همین طور، همین جور راجع به مهندسش همین طور، همین طور راجع به سایر اصناف و راجع به سایر حِرَف همین طور، كه اشكال حركت انسان در حكومت اسلامی مختلف است ولی مآل و آن هدفی كه این اشكال به آن هدف اتّجاه دارند، آن هدف می‌شود هدف واحد و به همان مقداری كه حاكم اسلامی از اداره جامعه بر اساس مبانی مسلّم قرآن و اهل‌بیت عصمت و طهارت بهره می‌گیرد و خداوند به او اجر و مثوبه عنایت می‌كند، به همان مقدار یك بقّال، یك كارمند، یك فرد جزئی كه جزئی‌ترین مسأله‌

 از مسائل یك مملكتی بر عهده اوست، به همان مقدار در صورت اتّجاه عملش بر اساس ضوابط بهره می‌گیرد و در این جا هیچ تفاوتی نمی‌كند. روی این جهت خیلی دقّت كنیم روی این جهت تمام افراد جامعه در حكومت اسلامی، نه بر اساس نقش ظاهر بلكه بر اساس آن اتّجاه و جهت‌گیری عملشان به سمت آن غایت و به سمت آن هدف كه عبارت است از تحقیق حقیقت توحید، بر آن اساس آنها دارای اجر و مزد و پاداش هستند، دیگر نه بر اساس عمل. دیگر وقتی این طور شد طبقات دیگر در حكومت اسلامی از بین می‌رود. بالا و پایین بودن در حكومت اسلامی از بین می‌رود. اختصاص یك طبقه به وزراء، طبقه دوّم به نوّاب، طبقه سوّم به عامّه مردم، دیگر از بین می‌رود. همه بر سر یك سفره می‌نشینند. آن سفره پر شد، سفره دیگر، آن سفره دیگر پر شد، می‌روند سراغ سفره دیگر. دسته بندی در مرام اهل‌بیت وجود ندارد، دسته‌بندی در مكتب اولیاء الهی وجود ندارد.

 یكدفعه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در همین جلسات مشهد، جلسات روزهای اعیاد و وفیات در مشهد، این مطلب را ایشان می‌فرمودند. یكی از مسائلی كه در این جلسات داشتند این بود كه می‌فرمودند: جلسات ما باید بین الطّلوعین شروع بشود چون بین الطّلوعین وقت افاضه بركات الهی و تقسیم ارزاق است در آن روز و كسی كه در بین الطّلوعین بیدار باشد از سهمیه رزق آن روز بهره‌مند می‌شود و كسی كه خواب بماند در آن روز سهمیه رزق ندارد. منظور رزق آب و

 نان نیست، رزق انوار ملكوتی و علوم و اسرار الهی است، این ندارد. پس بنابراین مجلسی كه برای اقامه ذكر اهل‌بیت و احیاء ذكر اهل‌بیت تشكیل می‌شود، این مجلس باید در بین الطّلوعین باشد تا این كه استفاده بیشتر باشد. اوّل طلوع آفتاب ذاكر برنامه خودش را شروع می‌كرد و بعد منبری هم منبر می‌رفت كه یكی از آقایان مشهد گفته بود: تنها مجلسی كه در مشهد حتّی از مخالفین ایشان بود، این ناقل از مخالفین ایشان بود می‌گفت: تنها مجلسی كه در مشهد ما می‌دانیم برای رضای خداست، مجلس آقای آسید محمّد حسین است. اوّل طلوع آفتاب آغاز می‌شود، هر كسی می‌خواهد بیاید، هر كسی می‌خواهد نیاید، تازه افراد هم بعد زود می‌توانند به كارهایشان برسند، زود تمام می‌شود بعد به كارهایشان می‌رسند. این یك مسأله.

 مسأله دیگری كه ایشان در آن جا نسبت به این قضیه توجّه داشتند اینكه بر خلاف سایر مواردی كه ما مشاهده می‌كنیم، در آن مجلس فاصله طبقاتی وجود نداشت. یعنی از همان اوّل كه فرض كنید كه ایشان می‌آمدند و جایشان مشخّص بود، هر كسی می‌آمد بغل ایشان می‌نشست، چه معمّم بود چه غیر معمّم. بعد معمّم می‌آمد جا نبود، می‌رفت در وسط مجلس می‌نشست. اینی كه حتماً معمّمین باید بیایند در یك طرف بنشینند و سایر افراد در مقابلشان بنشینند در مرام ایشان و مكتب ایشان وجود نداشت، در مكتب انبیاء هم وجود ندارد. وقتی كه شخص می‌آمد و دنبال پیغمبر می‌گشت می‌دید كه پیغمبری وجود ندارد، همه نشسته‌اند.

 می‌گفت: ایكم محمّد؟ كدام یك از شما محمّد است؟ و اشاره می‌كردند. به این كیفیت كه اوّلًا لباسها همه متّحدالشّكل بود و ان‌شاءاللَه امیدواریم كه این اتّحاد شكل در لباسها بر خلاف لباسهایی كه فعلًا متداول هست و از غرب آمده، برگشتش به سُنَن كفر و اینها هست، همه لباسها برگردد و به لباس رسول‌اللَه كه ان‌شاءاللَه این مسأله اگر نه در آن تصوّر ما بلكه در حكومت امام زمان ان‌شاءاللَه شكل واقعی خودش را به خود می‌گیرد. لباس افراد باید لباس، لباس روحانی باشد و روحانی نه منظور باصطلاح آن روحانی اصطلاحی كه در مكتب نصاری هست كه دلالت بر كشیش است، نخیر، شخص عالم دینی، همه افراد باید متّحدالشّكل باشند، لباسشان یكی باشد، لباس، لباس واحد باشد. در یك روایت من دیدم كه پیغمبر اكرم فرمودند كه: این امّت عین عبارت دقیق را در نظرم نیست لایزال یكون امر هذه الامّة یا امر هذا العَرَب. اتّفاقاً این مطلب را یكی از همین دانشمندان مصری ظاهراً احمد امین است یا طاها حسین، من در كتابش دیدم، گفته بود كه همیشه این عبارت، عبارت پیغمبر است كه امر این امّت همیشه و عرب به صلاح می‌رود تا مادامی كه بر سر اینها عمامه است، وقتی كه عمامه را پیغمبر فرمودند اینها بر زمین بگذارند مسأله اینها رو به افول می‌گذارد. مسأله عمامه لباس فقط اختصاص به روحانی نیست، عمامه لباس مرد است، لباس مرد مسلمان است. چطور فرض كنید كه الآن كُت و شلوار و اینها به عنوان لباس مرد تلقّی می‌شود و زنها یك‌

 همچنین لباسی نمی‌پوشند. پوشش زن به یك نحو دیگری است، پوشش مرد به یك نحو دیگری است. پوشش زن به این است كه خود را به نحوی متلبّس كند كه حَجم او را و خصوصیات او را از دید نامحرم محفوظ نگهدارد. البتّه این فقط اختصاص به چادر ندارد، نخیر، غیر چادر هم می‌شود به عنوان یك حجاب كامل برای زنان مطرح باشد و چه بسا در بسیاری از جاها هم راجح باشد، این فقط چادر تنها نیست. همان طوری كه زن كت یا شلوار در یك جامعه، جامعه متدین، نمی‌پوشد در این صورت مرد هم باید لباسی داشته باشد كه آن لباس برازنده او باشد از نقطه نظر مبانی دینی و نقطه نظر مبانی شرعی. لباسی كه مرد می‌پوشد باید لباسی باشد كه اگر ناظری متوجّه او شد ذهن او از حال اعتدال خارج نشود. این لباس لباسی است كه باید انجام بشود. پس بنابراین لباسهایی كه گاهی اوقات افراد می‌پوشند حتّی مردان و حجم ظاهری آنها را در ملأ عام نمایان می‌كند، پوشیدن این لباسها مجوّز شرعی ندارد. باید لباس، لباسی باشد كه حتّی برای مرد كه حجم او را در انظار زنان به نحوی جلوه بدهد كه وسوسه‌ای، خاطره سوئی یا تصوّر غیرصحیحی به ذهن خطور نكند، همان طوری كه نسبت به زن مطلب از همین قرار است. امّا بهترین لباس چه لباسی است؟ بهترین لباس لباسی است كه خداوند آن لباس را اختیار كرده. برای فرض بكنید كه افراد در شرایط عادی، حالا در بعضی از شرایط نخیر، ممكن است لباس تفاوت پیدا بكند، در زمستان در بعضی از مناطق به‌

 یك نحو دیگری باشد ولی در شرایط عادی به این كیفیت است و همان طوری كه از روایات و از اخبار پیداست این لباس همان عمامه است و ردا كه فقط اختصاص به روحانی ندارد و همه افراد ان‌شااللَه هر چه زودتر ما شاهد یك همچنین وضعیتی از هر جهت مناسب در حكومت اسلامی هستیم، حكومت امام زمان هستیم.

 در همان موقع یادم است وقتی كه مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند یكی از دوستانمان خدا ایشان را حفظ كند آقای دكتر سجّادی بود، در منزل ما بود. به من گفت كه: فلانی! رو این حساب این مطالبی كه امروز آقا می‌گفتند من هم باید عمامه سر بگذارم. گفتم: بله، شما هم باید سرتان بگذارید. گفت: یعنی من با عمامه بروم بیمارستان. گفتم: چه اشكال دارد؟ با عمامه بروید بیمارستان، موقعی كه می‌خواستید بروید اتاق عمل بعد عمامه را در می‌آورید آن لباس اتاق عمل را می‌پوشید، این مسأله‌ای نیست. خود من هم در بیمارستان رفتم، خود من هم در اتاق عمل رفتم، یكی از دوستانمان و شاهد عمل جراحی چشم بودم، خود من رفتم در بیمارستان با عمامه و قبا كه نمی‌شود به اتاق عمل رفت ما عمامه و قبایمان را كنار گذاشتیم، همان لباس اتاق عمل را پوشیدیم و رفتیم و شاهد عمل بودم. این دلیل نمی‌شود كه حالا انسان در هر شرایطی باید كه مطابق با همان شرایط باید انجام بدهد؛ چه اشكالی دارد گفتم: شما عمامه سرت بگذار و قشنگ با عمامه و قبا و اینها بروید بیمارستان و اتّفاقاً خیلی هم خوشحال شد، پذیرفت، ولی حالا

 متأسّفانه مدّتی از آن جریان گذشته ان‌شاءاللَه دوباره اگر دستمان به ایشان برسد دوباره این برنامه را اگر خدا بخواهد راجع به ایشان اجرا می‌كنیم.

 علی كلّ حال مسأله به این صورت است كه در حكومت اسلام محوریت باید بر اساس توحید باشد. مرحوم آقا می‌فرمودند كه: خصوصیت مجالس ما این است كه در مجالس ما بین روحانی و غیر روحانی فرقی نیست. الآن شما در این جا نگاه بكنید، از این كنار من الآن نگاه می‌كنم، می‌بینم رفقا و دوستان هم در زمره آنها افراد غیر روحانی وجود دارد و غیر عالم عالم دینی و هم دوستانی هستند كه اینها تك و توك در میان آنها روحانیون هم هستند؛ در وسط مجلس هم همین طور، اینها هم غیر روحانی هستند و هم روحانی و این مجلس، مجلس مورد رضای امام زمان و پیغمبر است. امّا آمدن و جدا كردن و حساب و كتابی و تختی و پتویی و متكّایی و سایر مسائل را جدا كردن، این جدا كردن ممكن است یك مصالحی برایش هم بشمارند؛ این عزّت است و این چه هست و این كرامت است و این یك نحو تبلیغ است و ...، ولی تمام اینها جان من! این در نزد ارباب عُقول خیال نمی‌كنیم محلّی از اعراب داشته باشد. مسأله بر اساس چیزهای دیگری می‌گردد. چرا ما راه دور برویم؟ نخیر، بین روحانی و بین غیرروحانی نباید فرق باشد و همه بر سر یك جا. ببینید چقدر مطلب تفاوت پیدا می‌كند، چقدر قضیه عوض می‌شود، چقدر مسأله فرق می‌كند. به همان مقداری كه فرض كنید كه یك شخص روحانی‌

 زحمت كشیده و تلاش كرده و برای خدا و برای احیاء دین بذل جُهد و مساعی برای این مسأله به كار برده، افراد دیگر در سایر صِنَف همین كار را انجام داده‌اند؛ آنها هم درس خوانده‌اند، آنها هم زحمت می‌كشند، آنها هم از هر صنف و از هر طیفی.

 اگر مسأله به نیت و به هدف شخص برمی‌گردد كه دیگر در آن جا مطلب فرق می‌كند. همان طوری كه نیات پاك و ناپاك در یك قشر وجود دارد، آن نیات پاك و غیرپاك در سایر اقشار هم ممكن است وجود داشته باشد، این نمی‌شود باشد. روی این مسأله تنها محوریتی كه مرحوم آقا در مجالس خودشان و اقدام‌های خودشان و جریان فعّالیتهای سیاسی خودشان در سَنوات چهل و دو و اینها داشتند، آن نكته مهمّ و اساسی كه بر آن نكته تكیه می‌كردند مسأله، مسأله توحید بود. در آن جا می‌فرمودند كه: از نقطه نظر شارع و از جهت مبانی دین بین افراد جامعه در تحقیق مبانی حكومت اسلامی دیگر فرقی نیست. دیگر احترام خاصّ برای یك عدّه قائل شدن دون افراد دیگر در آن جا مطرح نیست. همه افراد یكسان هستند. چرا این طور است؟ به جهت اینكه آن پدیده الهی و آن سرمایه‌ای را كه خداوند به افراد برای رشد و برای تكاملشان داده است آن پدیده و آن سرمایه كه سرمایه فطرت است در همه افراد وجود دارد و بر اساس آن سرمایه و آن پدیده است كه خداوند تك تك افراد را مورد خطاب تكلیف قرار می‌دهد. بر اساس همین فطرت‌

 است كه خدا پیغمبر اكرم را خطاب تكلیف به او می‌كند، امیرالمؤمنین را خطاب تكلیف می‌كند، سلمان را خطاب تكلیف می‌كند، ابوسفیان را خطاب تكلیف می‌كند، معاویه و یزید را خطاب تكلیف می‌كند. چرا خطاب تكلیف می‌كند؟ چون در همین معاویه و در همین یزید كه قاتل سیدالشّهدا است این سرمایه وجود دارد. اگر وجود نداشت آنها هم مانند بهائم بودند و آنان تكلیف نداشتند. این فطرت و این سرمایه، سرمایه‌ای است كه بالسّویه بین همه افراد تقسیم شده؛ از عالی و دانی از این سرمایه و موهبت الهی برخوردار هستند، از عالم و جاهل از این سرمایه برخوردار هستند، از ثروتمند و فقیر از این سرمایه برخوردار هستند و چون خطاب تكلیف در جامعه بر اساس فطرت و بر اساس این سرمایه الهی است پس بنابراین آن نكته مهم در اتّجاه حركت جامعه، آن نكته مهم عبارت است از فطرت. لذا قرآن بر فطرت نازل شده است نه بر ظواهر. قرآن بر فطرت تك تك افراد نازل می‌شود. كلمات رسول خدا و ائمّه اطهار به فطرت تك تك ما برمی‌گردد. كلمات الهی با فطرت یكایك ما سر و كار دارد. قرآن همان طوری كه بر رسول خدا نازل شد، قرآن بر من نازل شده است، بر شما نازل شده، بر تك تك این افراد نازل شده. اگر فقط بر رسول خدا بود چرا من قرآن بخوانم؟ چه استفاده‌ای من می‌برم؟

 مانند كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن وصّیتی كه دارد. وصیت در نهج‌البلاغه كه واقعاً وصیت عجیبی است و

 مِن وصيّة له عليه‌السّلام الى الحسن بن‌

 على فى الحاضرَين‌

 كه واقعاً از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این وصیت در نهج‌البلاغه است و انسان را در طول تاریخ سیر می‌دهد، با همه افراد جلو می‌آورد و با تمام اصناف انسان را حركت می‌دهد و تمام اطواری كه بر دیگران گذشته، آن اطوار و حالات را در مرآی و منظر انسان قرار می‌دهد كأنّ خود انسان در آن موقعیت وجود دارد، حضور عینی دارد و آن واقعیت را دارد لحاظ می‌كند. این وصیت، وصیت امیرالمؤمنین است امّا اگر یك شخصی به امیرالمؤمنین بگوید: اگر این واقعاً وصیت به حسن بود كه این قدر زحمت كشیدن نداشت. امیرالمؤمنین چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید: این وصیت ظاهرش به حسن است، باطن قضیه و واقعش به شما تك تك افراد شیعیان من است. این وصیت خطابش به فرزند او امام مجتبی است ولی در واقع امام مجتبی كه نیاز به وصیت ندارد، امام مجتبی خودش امام است، این وصیت به من و شماست، این عبرت گرفتن از دنیا به من و شماست. در شب بیستم كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یا در شب بیست و یكم كه آن وصیتی را كه در نهج‌البلاغه است می‌فرماید:

 هذه وصيّتى لوُلدى و لِمَن بَلَغه كتابى‌

 «این وصیت من هم برای فرزندان من است و هم برای هر كسی كه این وصیت من به گوشش بخورد» لذا مرحوم آقا وقتی كه در شب بیست و یكم در مسجد قائم، شب احیاء صحبت می‌كردند و این وصیت را می‌خواندند، خطاب به همه ما فرمودند: الآن دیگر نگویید ما دیگر مورد وصایت امیرالمؤمنین نیستیم. این وصیتی‌

 را كه من الآن بر شما خواندم شما دیگر الآن تكلیف بر ذمّه‌تان آمد. امیرالمؤمنین فرموده دیگر،

 لِمَن بَلَغه‌

 «هر كسی كه به او برسد» من هم الآن بر شما خواندم. پس از الآن ما مورد وصیت امیرالمؤمنین قرار گرفتیم و در روز قیامت همین امیرالمؤمنین می‌آید جلو من و شما را می‌گیرد و می‌گوید: چرا به وصیت من عمل نكردید؟ این وصیت چیست؟ وصیت به تك تك افراد است. در یك همچنین وضعیتی، این وصیت به فطرت یكایك ما، برخورد می‌كند. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با فطرت یكایك از بنی‌آدم الی یوم‌القیامة دارد حرف می‌زند. حالا آنها در هر شكلی كه می‌خواهند باشند؛ زن می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، مرد می‌خواهند باشند، باشند، فطرت دارند، كوچك می‌خواهند باشند فطرت دارند، بزرگ می‌خواهند باشند فطرت دارند، فطرت كه كم و زیاد ندارد، عالم می‌خواهند باشند فطرت دارند، جاهل می‌خواهند باشند فطرت دارند. تمام افرادی كه اسم آدمی و اسم انسان بر آنها قرار می‌گیرد آنها دارای فطرت هستند و مشمول خطاب قرآن و مشمول خطاب تكلیف هستند.

 این عبارت است از محوریت توحید. آن فطرت هم چیست‌ (فِطْرَتَ اللَه الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها)[[1]](#footnote-1) «آن فطرت فطرتی است كه خدا بر او قرار داده» فطرت اولی از

 او تعبیر توحید داریم. فطرت ثانیه از او تعبیر به نزول اسماء و صفات الهیه در افراد می‌آوریم كه آن نزول اسماء و صفات الهیه در افراد موجب می‌شود به واسطه عقل و حجّت باطن و ظاهر، برگشت به آن فطرت اولی كه عبارت است از توحید بكند. پس محوریت حركت حكومت اسلامی در میان جامعه باید بر اساس فطرت باشد. این جاست كه ایشان در آن نامه‌ای كه به رهبر انقلاب در سنه چهل و دو نوشتند در آن جا می‌فرمایند كه: اساس توجّه شما و خطاب شما در مطالب به جامعه نباید به یك قشر خاص باشد، به تمام افراد جامعه از عالی و دانی باید باشد، از شاه مملكت گرفته تا آن پاسبانی كه می‌ایستد، باید مورد خطاب باشد. چرا؟ چون شما به عنوان نماینده رسول خدا و به عنوان مبلّغ پیام الهی در این جا این خطاب را دارید به جامعه القاء می‌كنید، نه بر اساس یك قشر خاص. مردم وقتی كه به ما نگاه می‌كنند نه بر اساس یك قشر خاص است. الآن وضعیت به یك نحوی شده كه لباس ما با لباس افراد تفاوت دارد، اگر همه متّحدالشّكل بودند مسأله فرق می‌كرد. الآن مطلب به یك نحوی شده است كه ما جدای از جامعه در یك قشر خاص قرار گرفتیم، امّا اگر فرض كنید كه همه یك لباس داشتند، همه یك موقعیت داشتند، فقط مسأله چه بود، فقط مسأله به علم و اطّلاع بر همین مسائل فقهی و مبانی شرعی، چه فقه و چه غیر فقه بود دیگر. پس بنابراین ما باید ببینیم نگاه جامعه و نگاه افراد نسبت به یك شخصی كه متصدّی و متولّی حكومت اسلامی است چه نگاهی است. بینش افراد

 در ارتباط با این فرد چگونه بینشی است. التفات كردید؛ اینجاست كه مسأله خیلی می‌تواند تفاوت داشته باشد. رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقتی كه از طرف خدا مبعوث شد، نه تنها رسول خدا، سایر انبیاء الهی، اوّلین فردی كه آن فرد را مورد خطاب قرار داد سلاطین بودند، حكّام بودند. چون وقتی كه حاكم صالح بشود جامعه صالح خواهد شد، وقتی كه حاكم فاسد بشود جامعه لامحاله فاسد خواهد شد. پس اوّلین حركت انبیاء و رسل الهی مستقیماً متوجّه خود حاكم است، مستقیماً متوجّه خود آن سلطان است. نامه‌هایی كه پیغمبر برای سلاطین می‌نوشتند نامه‌ها همه نامه‌های من درآوردی نبود، نامه‌ها نامه‌های فرض كنید كه تصنّعی نبود، نامه‌ها نامه‌هایی نبود كه به دیگران بگویند: ببینید ما نامه نوشتیم و دیدید چه كردند و چه كردند، نه نبود، واقعاً رسول خدا به همان نگاه و به همان دیدی كه با سایر صحابه با آن دید و با آن نگاه برخورد می‌كرد، با سلطان رُم و سلطان ایران و سلطان مصر و حبشه و اتیوپی و یمن و امثال ذلك، با همان كیفیت با آنها برخورد می‌كرد. یعنی آنها را یك انسان می‌دید توجّه كنید آنها را دارای یك فطرت انسانی می‌دید، آنها را بَشر می‌دید. نه اینكه رسول خدا بیایند حساب را جدا كند: این قرآن و كتاب برای مردم است، آن سلطان هم به درك و به جهنّم، ما باید به اینها برسیم، یك نامه فورمالیته و یك نامه تصنّعی هم برایش می‌فرستیم و بعد هم به دیگران می‌گوییم دعوتشان كردیم. نخیر، اینجوری نبوده، بینش رسول خدا بینش توحیدی‌

 بوده، بینش اولیاء الهی بینش توحیدی است، بین افراد فرق نمی‌گذارند، همه افراد از این پدیده و موهبت الهی برخوردارند. و چه بسیار كار بجائی كرد رهبر انقلاب رحمة اللَه علیه در آن نامه‌ای كه نوشتند برای یكی از همین رؤسای جمهوری در همین كشورهای روسیه كه برای دعوت به اسلام و دعوت به توحید، این بسیار كار پسندیده‌ای است و ای كاش این مسأله نسبت به سایر افراد هم تحقّق پیدا می‌كرد. التفات كردید؛ همه افراد از نقطه نظر دیدگاه توحیدی، همه افراد قابلیت دارند منتهی دنیا می‌آید پرده می‌اندازد، پوشش می‌اندازد، كارهای افراد برای آنها زینت جلوه می‌دهد و آنها را از رسیدن به واقع دور می‌كند. وظیفه كیست كه این پرده‌ها را كنار بزند؟ وظیفه حاكم اسلامی است. حاكم اسلامی باید بیاید این پرده‌ها را كنار بزند. افرادی كه در اجتماع گرفتار اهواء نفسیه و توغّل در كثرات هستند، اینها را بیاید متوجّه فطرت كند، اینها را متوجّه آن مبانی پذیرفته شده بكند، اینها را متوجّه آن حقیقت توحیدی بكند كه آن حقیقت توحید نزولش بر همه افراد علی السّوی است. آن حقیقت توحید دیگر سلطان و رعیت نمی‌شناسد، آن حقیقت توحید دیگر بالا و پایین نمی‌شناسد، همه افراد یكسانند.

 همین جعفر طیار می‌آید از طرف رسول خدا به عنوان پناهندگی و مبلّغ و پیامبرِ رسول خدا می‌رود در حبشه با نجاشی سلطان حبشه ملاقات می‌كند، صحبت می‌كند، مطلب را عرضه می‌دارد، نه چماقی به دست می‌گیرد و نه شمشیری به كار

 می‌برد و نه امر و نهی می‌كند كه او را از رسیدن به حقیقت باز بدارد. التفات كردید؛ صحبت با او (فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً)[[2]](#footnote-2)، (اذْهَبا إِلى‌ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى‌)[[3]](#footnote-3) بلند شوید شما دو تا زیبنده پیامبری هستید، زیبنده ابلاغ رسالت هستید، شما دو تا آماده شدید، نفستان آماده شده، با سایر افراد دیگر تفاوت دارید، حالا كه تفاوت دارید دیگران را از این نعمت محروم نكنید، دیگران را هم بر سر این سفره بنشانید. بلند شوید! بروید سراغ فرعون، بدترین فرد روی زمین، فرعون است. (إِنَّهُ طَغى‌) «طغیان كرده» سر از دایره بندگی بیرون آورده، سركشی می‌كند. چه كنید؟ (فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَيِّناً) «درست صحبت كنید، منطقی حرف بزنید» باید و نباید به كار نبرید، اگر این طور نكنید چه بر سرت خواهم آورد، نكنید. لینا، دُرُست، مَنطقی؛ جناب فرعون! سلام علیكم!. علیكم السّلام!. ما دو نفر هستیم مانند شما؛ شما چشم و ابرو دارید ما هم داریم، شما دهان دارید ما هم داریم، شما قلب دارید ما هم داریم، آن فطرتی كه ما داریم آن فطرت را هم شما دارید، می‌خواهیم مطالب را دو دو تا بررسی كنیم. دُرُست، خیلی رفیقانه، خیلی ناصِحانه و مشفقانه بیایید مطلب را بررسی كنید.

 (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى‌) شاید تذكّر پیدا كند، نمی‌گوید حتماً، بالاخره دار، دار امتحان است‌ (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ) «شاید» این هم فطرت دارد مانند شما، باهاش حرف بزنید، مسائل را باهاش مطرح كنید.

 مرحوم آقا در سنه چهل و دو می‌فرمودند: چرا ما نباید برویم با شاه صحبت كنیم. ما باید برویم حرفمان را بزنیم، بگوئیم شما چه می‌خواهید؟ شما می‌خواهید مملكت را به تمّدن برسانید، ما می‌خواهیم به بالاتر از تمدّن برسانیم، دیگر پس مسأله‌ای نداریم. شما می‌گویید باید مملكت فرض كنید كه به تكنولوژی خیلی در سطح معقول برسد، مای آقای طهرانی، آسید محمّد حسین می‌گوییم اصلًا مملكت ایران باید به بالاترین تكنولوژی دنیا دسترسی پیدا كند؛ باز هم حرفی دارید؟ می‌گوید نه دیگر، حرفی نداریم؛ شما می‌گویید همه افراد مملكت فرض كنید كه باید افراد باسواد و عالم بشوند؟ حالا نمی‌دانم می‌گفت یا نمی‌گفت، ما این را اطلاع نداریم، حالا ما داریم باصطلاح زبان حال داریم نقل‌می‌كنیم بسیار خوب، ما می‌گوییم: اصلًا شعار اسلام‌

 أطلب العلم من المهد الى اللحد،

 زگهواره تا گور دانش بجوی،

 اطلب العلم ولو بالصّين‌

از كلمات پیغمبر اكرم است اهل تسنّن هم روایت می‌كنند «اگر در چین شده باید بروید و تحصیل علم كنید» مكتب اهل‌بیت‌

 هم این را ثابت می‌كند. دیگر بالاتر از این؟ شما می‌خواهید فرض بكنید كه به مسائل اخلاقی در جامعه توجّه پیدا بكنید، ما می‌خواهیم اصلًا افراد ایرانی به عنوان نمونه در همه دنیا مشخّص باشند، بسیار خوب، می‌آییم بنشینیم صحبت بكنیم. منتهی حرفی كه ما می‌زنیم این است ما می‌گوییم تمدّن باید بر اساس ظوابط اخلاقی تحقّق پیدا بكند در جامعه، شما می‌گویید كه ضوابط اخلاقی برداشته بشود، بی‌بندوباری باید بیاید، هر كسی آزاد باشد، بسیار خوب، همین هم در دایره قضاوت قرار می‌دهیم، عُقلا را جمع می‌كنیم؛ ای عقلا! این مردم افرادی هستند متدین، عاقل، اهل شخصّیت، اهل حیثیت، آیا در جامعه‌ای كه بی‌بندوباری وجود دارد، در جامعه‌ای كه هزار نگاه ناپاك در آن جامعه وجود دارد، در جامعه‌ای كه افراد به طور زننده و تحریك‌آمیز در آن جامعه حركت دارند و رفت و آمد دارند، آیا در آن جامعه می‌شود به فضائل اخلاقی رسید؟ می‌شود به آن رشد و تكامل انسانی رسید یا نه؟ همه می‌گویند: نه. می‌گوییم: بسیار خوب، شما یك ساعت از وقتتان كه می‌آیید در كوچه، یك ساعت از وقتتان را، بالا غیرتاً یك مقنعه‌ای، چیزی، روی سرتان بیاندازید بعد رفتید در منزل هر چه خواستید در بیاورید، اشكال ندارد. وقتی كه وارد كوچه می‌شوید همانطوری طوری كه مرد وقتی كه می‌آید در كوچه، در خیابان، باید به یك وضعیتی باشد، متعارف، به نحوی كه اگر غیر از این باشد مورد خود عتاب و مورد سرزنش شما قرار می‌گیرد، همین توقّع را هم ما از شما داریم.

 آیا در یك جامعه‌ای كه فرد در آن جامعه احساس امنیت كند ...؛ ما ساعت یازده شب، مرحوم آقا جلسات دعای ابوحمزه ثمالی داشتند، از مسجد قائم وقتی كه می‌آمدیم در منزل، در بین راه، بین منزل ما تا مسجد قائم هفت دقیقه راه بود، یازده‌تا مشروب فروشی بود. هفت دقیقه از منزل كه بیرون می‌آمدیم تا مسجد قائم می‌رسیدیم. درست شد؛ حالا شبها كه می‌آمدیم تو این خیابانها تماشایی بود، تازه درمی‌آمدند بیرون و می‌آمدند، متعرّض می‌شدند، دنبال می‌آمدند، حرف می‌زدند، گاهی اوقات ما آنها را طرد می‌كردیم. آیا جامعه با این نحو و با این كیفیت درست است یا نه همه افراد به طور عقلایی و به طور منطقی در آن جامعه زندگی كنند؟ مشروب عقل انسان را از بین می‌برد، قمار عقل انسان را از بین می‌برد، مراكز فساد عقل انسان را از بین می‌برد، نه تنها دین انسان را، عقل انسان را فاسد می‌كند. پس بنابراین ما می‌آئیم یك كار را انجام می‌دهیم، می‌گوییم: آقا جان! مسائل را ما تقسیم می‌كنیم، جامعه باید جامعه پاك باشد، جامعه باید جامعه سالم باشد، جامعه باید بستر مناسب برای رشد و تعالی هر فرد دارای شخصّیت باید باشد. این جامعه را به این نحوه انجام می‌دهیم، در منزل و در داخل هر كسی هر كاری دلش خواست كسی كاری ندارد. در زمان رسول خدا مگر این طور نبود؟ آیا در زمان رسول خدا فحشا به طور صرف و به طور خفاء وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان خلفا، خلفای ثلاثه وجود نداشت؟ وجود داشت. در زمان ائمّه كه دیگر علی كلّ حال‌

 خلافت به دست دیگران رسید. كسی از عمل خلاف در خفاء كه جلوگیری نمی‌كند، آن به عهده خود شخص و بین خدای خودش است. امّا رعایت ظاهر حقّ طبیعی و اوّلیه هر فرد متمدّن و شهرنشین است در یك جامعه. این شخص باید از حقّ خودش بتواند استفاده كند. ما كه نمی‌توانیم در میان جامعه حركت كنیم همه‌اش چشممان را ببندیم، ما كه نمی‌توانیم در جامعه حركت كنیم و دائماً دچار افكار نامناسب و متزلزل بشویم. افراد ما، فرزندان ما و سایر متعلّقین به ما، اینها همه دارای حقوقی هستند كه این حقوق باید به این نحو انجام بشود. این حرف حرف بدی است؟ جا برای صحبت و اعتراض ببینید دیگر باقی نمی‌ماند. مرحوم آقا می‌فرمودند كه: در آن موقع ما باید مكتب خود را به طور منطقی و مشفقانه و ناصحانه به همه افراد عرضه بداریم. ما با تمام رؤسا و سلاطین و رؤسای جمهور دنیا باید مكاتبه داشته باشیم، باید حرف داشته باشیم، باید مطلب ارائه بدهیم. اگر فطرت آنها لعلّ اینكه یك مرتبه جرقّه‌ای بزند و بپذیرد، لعلّ اینكه یك مرتبه این مسأله را بگیرد. چه تفاوتی در این قضیه است با اینكه بیاییم و جلوی این مطلب را ببندیم و سدّ كنیم و خود را در كناری و دیگران را به كنار دیگر قرار بدهیم. این مكتب، مكتب انبیاء الهی است. مكتب انبیاء الهی بین نجاشی و بین غیر نجاشی فرق نمی‌گذارد. لذا جعفر می‌آید؛ جعفر كیست؟ دست پرورده پیغمبر اكرم است، پسرعموی پیغمبر و دست پرورده اوست. می‌آید در آن جا، دربار نجاشی بیا برو،

 به اینها كاری ندارد، می‌گوید: اینها همه‌اش ظاهر دنیاست، من با توی نجاشی و با فطرتت كار دارم، به این سرستونهایی كه در این جاست كاری ندارم، به این پرده‌های كذایی زَربفت كه در اینجا انداختی كاری ندارم، من با خودت كار دارم، هنوز از فطرتت در تو چیزی هست یا نه؟ من با او كار دارم. می‌رود سراغ آن، می‌رود دست روی همان نكته می‌گذارد، همان جا را می‌رود. هنوز باقیست، هنوز آن روزنه باقیست، هنوز آن چراغ دارد سوسو می‌زند. وقتی كه این مطالب را می‌شنود با خودش تأمّل می‌كند، با خودش فكر می‌كند، می‌بیند مسأله حق است. این جا تا می‌بیند حق است شیطان می‌آید دست به شیطنت می‌زند، آن فرستاده‌ها می‌آیند چه می‌گویند؟ آی جناب نجاشی! شما اینجا نشستید اینها دارند با تو حرف می‌زنند. می‌بینید؟ جوّ را شلوغ می‌كنند جناب نجاشی اینها به چه حقّی دارند با سلطان صحبت می‌كنند؟ آن هم كه زرنگ است می‌گوید: ساكت! بگذارید ادامه بدهد. شروع می‌كند آیات سوره مریم را خواندن‌ (كهيعص\* ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا\* إِذْ نادى‌ رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا)[[4]](#footnote-4) مطالب را می‌بیند: اینها چیزهایی است كه كسی نمی‌دانست؛ كه گفته است؟ پیغمبر گفته، پیغمبر ما این است، پیغمبر ما می‌گوید: باید فقط خدای واحد را عبادت كرد، تثلیث معنا ندارد، خود او هم عبد

 بود، چه بود. نگاه می‌كند به فطرتش می‌بیند: بله، واقعیت همین است، ما برای چه قائل به تثلیث شدیم؟ تثلیث كه با وحدت جور درنمی‌آید، اشكال پیدا می‌شود، هی بیشتر. آنها هم شروع می‌كنند: آقا! شما ...؛ تا می‌بینند دارد عوض می‌شود صحنه، تا می‌بینند دارد تغییر، می‌خواهد به جای شیطان مَلَك بیاید در جان نجاشی بنشیند، آن هم می‌بیند دیگر، مواظب ...، به جای شیطان و كثرات دارند ملائكه می‌آیند قلب او را پر كنند، این از آن طرف شروع می‌كند؛ آی! بی‌احترامی به شما شده، آی! بر علیه شما حرف شده، آی! نسبت به فلان این را گفتند، آی! ایشان در اینجا مدّعی شدند، آی! ایشان در این جا دم از خودشان می‌زنند، آی! ایشان در اینجا رعایت .... اینها چیه قضیه؟ آقا! حرف دروغ است بگو دروغ است دیگر، چرا جو درست می‌كنی؟ دروغ است بگویید دروغ است، راست است، راست است. دم از خودشان می‌زنند و چرا از دیگران اسم نمی‌آورند و ... این حرفها چیه؟ اینها همه حرف آنهاست. تا می‌بیند نجاشی دارد مسأله برایش تغییر پیدا می‌كند شروع می‌كند: اینها به الهه ما توهین كردند، اینها مردم را شوراندند. می‌گوید: كردند كه كردند، حرفشان درست است، اگر حرف اینست كه این حرف درست است، اگر مطلب دیگر است بگویید. ببینید چقدر توحید واقعاً رُك است، چقدر توحید بی‌باك است و چه قدر صریح است و چقدر رو در بایستی ندارد. نیاز به پنهان كاری ندارد، نیاز به تأویل ندارد، نیاز به توجیه ندارد، نیاز به اخفاء ندارد، نیاز به گول زدن و فریب دادن ندارد. امّا در

 سایر مكاتب پر است از توجیه، پر است از تأویل، پر است از زد و بست، این را گرفتن، آن را گرفتن، شایعه درست كردن، جو درست كردن، امّا در مكتب توحید این نیست؛ آقا! مطلب ما اینست می‌خواهید بپذیرید، می‌خواهید نپذیرید، خداحافظ شما. خیلی راحت، بدون هیچ گونه .... آقا مسأله این است، آقا فلان مطلبی را كه شما نوشتید به فلان كس برمی‌خورد. برمی‌خورد كه برمی‌خورد، مگر دروغ است؟ بیاید خودش را درست بكند بهش برنخورد، نیاز به این مسائل ندارد.

 مرحوم آقا آمدند یك كتاب نوشتند، چند سخنرانی داشتند، وظیفه فرد مسلمان در حكومت اسلامی. ایشان در آن كتاب گفتند: ما به حضرت آیت اللَه خمینی این را گفتیم، ما به ایشان این را گفتیم. یا اینكه بیایند و بگویند: آقا! این مطلب دروغ است، این مطلب خلاف است. این یك حرف دیگریست، این دیگر جا، جای اثبات دارد. به جای این مسأله ما بیاییم چكار كنیم؟ مطلب را جور دیگری بررسی كنیم؛ شما كه هستید كه به آیت اللَه خمینی حرف زدید؟ شما اصلًا چكاره هستید كه دارید خودتان را مطرح می‌كنید؟ مگر نگفتند؟ مگر در مجلّات پخش نكردند؟ خود من در یك مجلّه‌ای خواندم: ایشان چكاره هست كه بیاید نسبت به ایشان فرض بكنید این مطلب را بگوید؟ بنده خودم در كتابی كه از آقای مطّهری پخش شد بروید نگاه كنید در آن كتاب است كه ایشان می‌گویند: من در این نامه به آقای خمینی این مطلب را گفتم. حالا ما باید به ایشان اعتراض بكنیم كه‌

 چرا شما این حرف را زدید؟ نخیر، یك عالم دینی است، یك دانشمند دینی است، دارد به یك عالم دینی دیگر مطلبی را مطرح می‌كند، خیلی عادی است. چطور نسبت به آقای مطّهری مسأله مطرح نمی‌شود؟ كتابش هست، بروید نگاه كنید. من به ایشان این مطلب را تذكّر دادم اصرار هم كردم و چه و چه. یك مسأله عادی است. امّا وقتی كه یك شخصی مثل علّامه طهرانی، این بلند می‌شود می‌آید كتاب می‌نویسد و دارد مسائل واقعی و اصیل اسلامی را دارد مطرح می‌كند چه می‌شود قضیه؟ می‌شود قضیه همان قضیه نجاشی؛ آقا! اینها آمدند دارند با شما صحبت می‌كنند، شما سلطان هستید و اینها دارند با شما حرف می‌زنند، شما اجازه می‌دهید به شما حرف بزنند؟ چه كسانی این كارها را انجام می‌دهند؟ همین افرادی كه همین پایین‌ها، به مراتبی پایینِ پایین كه اصلًا فرض كنید كه شاید اصلًا هیچ وجهه اجتماعی هم نداشته باشند. شلوغ كردن و جو درست كردن و ... اینها چیست؟ مشخّص است دیگر آن تا چه حد نسبت به مسأله ....

 من حتّی شنیدم یكی از آقایان در مسجد قائم بودیم، یك شب شب احیاء بود ما رفته بودیم برای احیاء در مسجد قائم. مرحوم آقا در مشهد بودند. ایشان بالای منبر در مسجد قائم به مرحوم آقا اعتراض و اهانت و كنایه و اینها كه: بله، بعضی‌ها ادّعای عرفان می‌كنند و هی دم از من و من می‌زنند، من این را گفتم، من آن را گفتم. پس بگویند چه؟ ما گفتیم، ما این را گفتیم؟ من گفتم دیگر، ما به فلان آقا این‌

 حرف را زدیم. التفات می‌كنید؛ وقتی كه شما خبر از نیت یك همچنین شخصیتی ندارید كه آیا این نیت بر اساس اتّجاه الهی است یا بر اساس خودیت است جناب آقای آخوند! به چه ملاك شرعی شما یك شخصیتی را مورد اتّهام قرار می‌دهید و یكی از این دو وجه مَحمِل را بر این كیفیت حمل می‌كنید؟ چرا؟ اصلًا ما می‌گوییم این جای دارد احتمال است، اصلًا نمی‌گوییم ایشان اصلًا فقط مقصودشان بیان مسأله است، نه، می‌گوییم احتمال دارد كه در این مطالب منظور مطرح كردن خود ایشان هم باشد، ما این احتمال را می‌دهیم، تا وقتی كه برای ما ثابت نشده است تعیین یكی از دو طرف احتمال آیا شرعاً می‌توانیم یك مؤمنی را منتسب به یك مسأله خلافی كنیم؟ پس معلوم می‌شود شما دارید كار خلاف شرع می‌كنید. مضافاً به اینكه اصلًا سالبه به انتفاء موضوع است. ما این حرف را رفتیم به ایشان زدیم، ایشان هم یك حرفی به ما زدند. این به آن در، چیز نیست كه حالا آدم بیاید روی این مطلب بیاید فرض كنید كه .... اختلافی هست، اختلاف سلیقه است، یك شخص این جور تشخیص می‌دهد، یك شخص یك جور دیگر تشخیص می‌دهد. ما كه معصوم نیستیم. آنچه كه معصوم است فقط چهارده نفر بودند و تمام شد و رفت. البتّه چهاردهمین آن فعلًا سایه‌اش بر سر ما حضرت بقیةاللَه هست. امّا معصوم امام زمان هست و بس، تمام شد. كسی به غیر از امام زمان معصوم نیست. بالا برویم پایین بیاییم جز اینكه خود را و دیگران را به زحمت بیاندازیم هیچ چیزی‌

 عاید ما نخواهد شد. پس بهتر است بیاییم خیلی صریحاً اعتراف كنیم. معصوم امام زمان است و بس، تمام شد.

 این محوریت می‌شود، محوریت توحید. لذا مسأله مهم بر اساس محوریت توحید، فراموش نكنید تمام صحبتهای ما راجع به مبانی حكومت اسلامی بر محوریت توحید همان طوری كه عرض شد می‌گردد. یكی از آن آثار و تبعات محوریت توحید این است كه همچون انبیاء و رُسُل الهی كه نسبت به تمام افراد كه اسم آدمی بر آنها می‌گذارند و اسم بشر، انسان تمام افراد را با دید توحید نگاه بكند و رسالت تبلیغ مبانی اسلام را به همه افراد به نحو یكسان در نظر بگیرد، نه اینكه یكی از دایره بیرون كند، یكی را داخل در دایره قرار بدهد. خود را برتر از دیگران ببیند، دیگران را زیر دست ببیند، مقام مقام آمریت باشد، مقام مقام ناهویت باشد. نخیر، مسأله، مسأله یكسان بودن است.

 نمی‌دانم این مطلب را خدمتتان عرض كردم یا نه؟ حالا تذكّرش هم اشكالی ندارد. مرحوم آقا چشمشان ناراحتی پیدا كرده بود، آن ناراحتی چشم و ناراحتی دِكُلمان، پرده شبكیه‌شان پاره شده بود. من در خدمت ایشان آمدم طهران، به اتّفاق یكی از دوستان از آن دكتر وقت گرفتیم كه باصطلاح برویم و ایشان را معاینه كند. رسیدیم تا دم بیمارستان من دیدم آن شخص، یكی از دوستان پیاده شد و رفت در بیمارستان. مشخّص بود كه منظور اینست كه زودتر برود و ایشان را مطّلع بكند و

 ایشان كمتر صدمه ببینند. تا ایشان پیدا شد ایشان به من فرمودند: آسید محسن! فوراً برو به ایشان بگو اگر بخواهند یك كلمه حرف بزنند التفات می‌كنید اگر بخواهند یك كلمه حرف بزنند كه نوبت مرا از نوبت یك مریضی كه در اینجا هست به جلو بیاندازند، من در بیمارستان نمی‌روم و الآن برمی‌گردم منزل. این در یك وضعیتی بود كه ایشان شبكیه‌شان پاره شده بود و ایشان حركت هم نمی‌بایست بكند. من رفتم به فلانی گفتم: می‌خواهی چكار بكنی؟ گفت: .... گفتم: نه نه! خیلی كار خراب است، صدایتان در نیاید. برگشتم به آقا گفتم: آقا! مملكت امن و امان است بفرمایید، هیچ مسأله‌ای نیست. رفتیم در آن جا؛ مریضها بسیار آمده بودند، از این طرف، از آن طرف، بسیار آمده بودند. با مرحوم آقا رفتیم نشستیم، یك گوشه هم نشستیم، جایی خالی نبود، چون همه نسبت به آن اطاق انتظار و آن اطاقی كه طبیب بود، طبیبهای متعدّدی بودند، آنجا ازدحام كرده بودند، فقط جای خالی یك گوشه بود، آن هم به طور مثلّث تمام می‌شد. ما رفتیم آن گوشه كه اصلًا اگر هم كسی می‌آمد بیرون ما را هم نمی‌دید. یك ساعت نشستیم، یك ساعت تمام ما نشستیم در آنجا. دستیار ایشان، همان پزشك مذكور، آمد بیرون، مشخّص بود، نگاه كرد: یك همچنین شخصی نیامده؟ قرار بود بیاید، دیر كرده. گفتند كه: بله، یك آقایی با دو نفر آمدند، با دو سه نفر آمدند. آمد نگاه كرد و همین كه نگاه به آقا كرد چهره ایشان مشخّص بود گفت: شما طهرانی هستید؟ گفت: آقا چرا

 نیامدید؟ من گفتم كه: صبر كردیم تا اینكه مریضها، آنهایی كه زودتر آمدند، آنها به نوبتشان برسند. این آمد بیرون به اتّفاق دكتر سجّادی با همدیگر آمدند. حالا این ایستاده بود، دكتر سجّادی فقط داشت به آقا نگاه می‌كرد، اصلًا زبانش بند آمده بود، همین طور نگاه می‌كرد. التفات می‌كنید؛ در حالی كه من از خود ایشان مطالبی راجع به دیگران شنیدم كه اصلًا نمی‌توانم دهان باز كنم. راجع به خیلی از افراد. این همین طور به آقا مات شده بود. بعد ایشان گفتند: آقا سلام علیكم! حالتان خوب است؟ چرا نگاه می‌كنید؟ هیچ، سرش را انداخت گفت: بفرمایید. هیچ حرفی نزد. فقط گفت: بفرمایید. دیگر آمد و معاینه كرد و اینها و بعد بالآخره آثار و رفتار ایشان كار خودش را كرد و حسابش را رسید. بعد به من ایشان گفت، گفت: فلانی! به عُمرَم به یك همچنین عالمی تا به حال برخورد نكردم. التفات می‌كنید؛ این می‌شود اخلاق انبیاء. این می‌شود اخلاق انبیاء و در همه موارد باید این طور باشد.

 چندی قبل، دو سه سال پیش بود، دو سال پیش، من مشرّف شدم به زیارت علی بن موسی الرّضا. موقعی كه وارد كفشداری شدم كه نعلین خودم را بدهم، دیدم كه خیلی شلوغ است ظاهراً شب جمعه بوده خیلی شلوغ است و ما چند مرتبه كنار ایستادیم. یك مرتبه یك نیتی در من پیدا شد؛ اگر من خودم را ارائه بدهم به آن كفشداری كه حالا معمّم هستم و فرض كنید كه روحانی هستم، شاید بگوید كه آقا فرض كنید كه كفشتان را لطف بفرمائید و فلان. تا گفتم، گفتم كه: یعنی چه؟

 من با این افرادی كه در اینجا هستند التفات می‌كنید؛ شیطان در همان حرم می‌آید سراغ آدم، خیال نكنید، شیطان هست، می‌آید در آنجا می‌خواهد این زیارت را بگیرد خرابش كند، متوجّه باشید بعد با خودم گفتم: بین تو و بین اینها كه منتظر كفشند چه فرقی می‌كند؟ هر دوتایتان زائر امام رضا هستید، لعّل این كه آن قُربش و موقعیتش به امام رضا خیلی نزدیك‌تر از تو باشد و قطعاً هم همین طور است، بی‌برو برگرد، فقط ظاهر آراسته ما را مردم می‌بینند و همان طوری كه اینها الآن ایستادند، تو هم یك كناری بایست، صبر كن، وقتی كفشها را دادند بر طبق نوبت. این یكی؛ دوّم این كه: كسی كه وارد كفشداری امام رضا می‌شود، وارد حرم امام رضا می‌شود، حالا چه درِ كفشداری بایستد یا برود خودش را به ضریح بچسباند. این مهم است. كسی كه قصد زیارت علی بن موسی الرّضا را كرده است دیگر زائر است. ازمنزلش حركت می‌كند دیگر زائر است، در كفشداری كه هست زائر است. ما می‌خواهیم برویم خودمان را به حرم برسانیم، كفشداری را جدای از آن جا فرض می‌كنیم. این خلاف است. كفشداری امام رضا با حرم امام رضا كه همان ضریح است، آن یكی است تفاوت نمی‌كند. به آن مقداری كه ایستادی منتظر كفشداری، به همان مقدار در حسابت می‌نویسند، هیچ فرق نمی‌كند و شاید بیشتر هم بنویسند. این مسائل، مسائل خیلی دقیقی است.

 دیگر عرض كنم كه فرصت دارد تمام می‌شود و طبعاً رفقا هم خیلی خسته شدند و ان‌شاءاللَه كه امیدواریم خداوند این مبانی و این حقایق را در ما تحقیق كند و در ما بوجود بیاورد و از آن آثار و بركات توحید محض كه فقط و فقط در انحصار معصومین علیهم‌السّلام است و اولیاء خاصّه خود ما را هم پر نصیب بفرماید.

 اللَهم صلّ عَلی محمّد و آل مُحمّد

1. سوره الروم (٣٠)، قسمتى از آيه ٣٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره طه (٢٠)، آيه ٤٤ [↑](#footnote-ref-2)
3. همان مصدر، آيه ٤٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره مريم (١٩)، آيات ١ تا ٣ [↑](#footnote-ref-4)